



مجتبی مینوی



هدایة المتعلمین در طب

یکی از نسخ خطی مهم فارسی*

اشاره

میراث مکتوب بر خود فرض می‌داند در خلال مقالات آینه میراث از بزرگمردان عرصه تحقیق و تصحیح مطالبی بیاورد و یاد و نام و خاطره آنان را زنده و جوانان را با نوشته‌های آنان آشنا سازد. در یکی از شماره‌ها به تفصیل درباره شادروان مجتبی مینوی و آثار تحقیقی او یاد خواهیم کرد.

ایران خارج شده در یکی از کتابخانه‌های اروپا قرار گیرد؟ البته بی‌همتی و بی‌اطلاعی و بی‌قیدی و بی‌عرضگی ماست که باعث می‌شود که گنجهای ما را اهل اروپا از کف ما بیرون آورند، ولیکن در مورد کتب شاید جماعتی معتقد باشند که «بگذار بیرون بروند تا بتوان چاپش کرد و منتشرش کرد و محل استفاده‌اش قرار داد» و از عمل برخی از اصحاب کتابخانه‌های خصوصی و اداره کنندگان کتابخانه‌های عمومی در ایران و بعضی ممالک دیگر مشرق دلیل و برهان بیاورند که این اقوام کتب را برای فایده معنوی آنها نمی‌خواهند و از ترس اینکه مبدا کسی به انتشار آنها اقدام کند و عالیشان آنها را بشناسند هر کتاب قدیم و کم نظیر و مهمی را که داشته باشند پنهان و محبوس می‌کنند و اجازه عکس برداشتن و نسخه گرفتن که نمی‌دهند سهل است، نمی‌گذارند کسی آنها را بخواند و حتی ببیند.

از این بحث بگذریم و فعلاً به معرفی نسخه هدایة المتعلمین بپردازیم تا اگر مرد مالدار صاحب همتی این مقاله را بخواند و گفتار من به دلش اثر کند، پولی وقف این کند که عکس این نسخه را از اکسفورد بیاوریم و به چاپ کردن آن اقدام کنیم تا هم مساعی و مجاهدات اجداد ما در راه توسعه فن طب بهتر شناخته گردد و هم بر نمونه‌هایی که از نثر قدیم فارسی بجا مانده است و بر اهمیتی که این پدران ما در راه توسعه زبان فارسی و غنی کردن آن و قادر ساختن آن بر بیان مطالب مبذول می‌داشتند، واقف‌تر شویم و هم مأخذ و منابع ما برای تدوین لغات فارسی و به دست آوردن قواعد صرف و نحو فارسی و رسم الخط و املائی فارسی و کشف تحولات و تطورات زبان فارسی بیشتر شود.

عنوان کتاب و نام مصنف در این نسخه چنین است: کتاب هدایة

این نسخه خطی فارسی که از چندین لحاظ بی‌نهایت مهم است، تا سال ۱۳۲۴ خورشیدی در ایران بود، اما اکنون در کتابخانه بادلیان در شهر اکسفورد از بلاد انگلستان محفوظ است.

کتاب تألیف ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع بن احمد الأخوینی است از اهل بخارا و از اطباء قرن چهارم هجری، و احتمال قریب به یقین می‌رود که قدیمترین کتاب طبّی باشد که به فارسی تألیف شده است. نسخه‌ای که مورد بحث است به تاریخ ۴۷۸ هجری قمری کتابت شده است و فقط یک نسخه خطی فارسی می‌شناسیم که از این قدیمتر باشد. از این دو امتیاز گذشته باید در نظر گرفت که تألیفات فارسی منشور متعلق به قرن چهارم بسیار نادر است: ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تاریخ طبری و کتاب حدود العالم در جغرافیا و دو رساله در فن نجوم از محمد بن ایوب طبری (یکی در شناختن عمر و یکی در شناختن اسطرلاب) و همین کتاب، بعد از آن دیگر چیزی به دست نداریم تا پس از چهار صد هجری که یکی دو رساله از ابن سینا و کتاب شرح تعرف از ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری و کتاب تفهیم از ابوریحان بیرونی در آن زمان تألیف شده، مگر آن که قول صاحب کشف الظنون را باور کنیم که ظفرنامه بزرجمهر در عصر سامانیان به فارسی ترجمه شده باشد که در آن صورت هفتمی شش کتاب مذکور می‌شود، و مقدمه شاهنامه ابومنصوری را هم که بار اول جناب آقای تقی‌زاده در مجله کاوه معرفی کردند و سپس مرحوم علامه قزوینی آن را بالتمام به چاپ رسانیدند، هشتمی آن جمله بشماریم. حالا آیا بی‌همتی نیست که ملت و دولت ایران بگذارند کتابی از کتابهای فارسی قرن چهارم که از حیث زمان انشا سومی یا چهارمی و از حیث تاریخ کتابت دومین نسخه قدیم محسوب می‌شود، از مملکت

المتعلمين في الطب من تصنيف أبي بكر ربيع بن احمد الاخوين البخاري رحمه الله. نسخه در قرن هفتم و هشتم در تصرف طبیبی بوده است به نام ابوطالب عبدالله بن محمد بن ابی زید، و او آن را با نسخه دیگری مقابله کرده است و تصحیحات و اضافات و خط زدگیهای متعدد در صفحات کتاب به خط او دیده می شود، از آن جمله تاریخ ختام مقابله در آخر کتابست (قابلت من نسخة صحيحة و صححته بقدرالوسع و الطاقه يوم الخامس ثامن عشر من ربيع الاخر لسنة اثني ثمانين و ستمائة و هذا خط اصغر عبدالله...) و در همین صفحه تاریخ کتابت اصل نسخه است بدین عبارت:

«تم الكتاب بعون الله و حسن توفيقه عن انسلاخ شهر ربيع الاول من شهر سنة ثمان و سبعين و اربع مائة...»
 مصحح مذکور، در صفحه اول کتبه مصنف را که ابوبکر بوده است بدل به ابو حکیم کرده و در زیر عنوان یادداشتی به تاریخ ۷۱۷ افزوده است که به موجب آن کتاب را به فرزند خود واگذاشته است و قدری از عبارت آن این است: این کتاب هدایه اخوین و کناش اخوین خوانند مصنف این ابوحکیم ربيع بن احمد الاخوين

رحمة الله عليه شاگرد محمد بن زکریا الرازی رحمه الله عليه و چون آن بزرگ برای فرزند خود جمع کرده بود تا او را دستوری [باشد] و چون طبیبی کند تدبیر او بصواب بود این ضعیف تجربه کرد...

اما این طبیب در این عبارت مرتکب اشتباهی شده است: ربيع بن احمد شاگرد محمد بن زکریای رازی نبوده است بلکه شاگرد شاگرد او بوده است. در صفحه ۲۰۸ آمده است که: ابوزکار نیشابوری حکایت کرد که به بغداد من مقاطعة کردم یکی مفلوج را به بسیار دینار و به یک روز علاج کردم و بیاوردم بیست من سرکا تیز سیدانگوری... تا آنگاه که مفلوج از بانگ سست شد و باز بیرون آوردم او را راست گشته و از بیماری بیرون آمده. و استاد من نیکو نداشت این سخن را، و هم ابوزکار نیشابوری نصیحت کند کشما مکتبت آ این، چه من مخاطره دیدم بذهن علاج، و استاد من گفت که عجب بود که بیمار اندرین معالجت هلاک نگشت یا مغزش خشک نشد... و در تصحیحی که به خط ابوطالب طبیب از روی نسخه دیگر به عمل آمده است، الفاظ «و استاد من گفت» بدل شده است به این عبارت که: «ابن ملعون دروغ می گوید و استاد من ابلقسم مقانعی بود شاگرد محمد زکریا رازی رحمه الله علیهما گفت» که

عجب بود... و در صفحه ۲۲۹ آمده است که: و بدین مقدار که گفتم اینجا بس بود و استاد من همچنین کرد و بر رسم استاد خویش رفت محمد بن زکریا، و مگر تو پنداری داروی غریب به بوذ از داروی آسان، غرض باید که بیابی فاما دارو هر کدام بود روا بود. در این عبارت نیز جمله به خط مصحح مزبور به این شکل درآمده است که:

بررسم استاد خویش رفتم ابلقاسم مقانعی، و او شاگرد محمد بن زکریا بود، و او بر رسم استاد خود رفت محمد بن زکریا، در چند مورد دیگر نیز نظیر این عبارت دیده می شود که صریح است در اینکه محمد بن زکریای رازی استاد استاد مصنف بوده است، و استاد مصنف ابوالقاسم مقانعی بوده است. از این تصریح می توان زمان مصنف را به تقریب به

دست آورد، زیرا که وفات رازی در سنه ۳۱۱ بوده است و اگر برای مقانعی سی سال و برای اخوینی سی سال دیگر بر این تاریخ بیفزائیم احتمال می توان داد که فوت مصنف این کتاب در حدود ۳۷۱ یعنی کمی بیشتر یا پستر از این تاریخ باشد، و از این می توان نتیجه گرفت که این هدایه المتعلمین حداکثر چند سالی قبل از ۳۷۰ تألیف شده باشد و بر حدود العالم که در ۳۷۲ تألیف شده است مقدم باشد چون ممکن است بعضی از خوانندگان هنوز در این گمان باشند که یک کتاب دیگر فارسی

صفحه پایانی نسخه هدایه المتعلمین کتابخانه بادلیان

در فن طب یعنی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه از حیث زمان انشا بر این کتاب مقدم بوده یا لاقل با آن هم زمان می شود، توضیح می دهیم که از این کتاب الابنیه (تألیف ابومنصور موفق بن علی الهروری) نسخه ای در کتابخانه دولتی وین موجود است که آن را اسدی طوسی شاعر به دست خود نوشته است، و تاریخ آن ۴۴۷ هجری است، که بنابرین علی العجالة قدیمترین نسخه خطی فارسی می شود که بجا مانده و در نزد ما معروف است، و زمان کتابت آن سی سال بر زمان کتابت این نسخه هدایه المتعلمین مقدم است. فلوگل که فهرست نسخه های خطی وین را تدوین کرده و زلیگمان که این کتاب الابنیه را به طبع رسانیده است از عبارتی که در مقدمه کتاب آمده است به این مضمون که برای الملك المنصور المؤید المسدد تألیف شده است استنباط کرده بودند و سایر مستشرقین قبول کرده بودند و علمای خود ما و از آن جمله مرحوم علامه قزوینی باور کرده و نوشته بودند و ما همه نیز بالتبع چنین می دانستیم که این کتاب الابنیه به نام منصور بن نوح سامان موشح شده بوده است. و بنابرین زمان تألیف آن همان قرن چهارم و دوره پادشاهی منصور (۳۵۰ تا ۳۶۵) بوده. ولیکن مرحوم

علامه قزوینی عاقبت متوجه شدند که اسدی طوسی در پشت لوح آن نسخه خطی پس از نام بردن مصنف کتاب جمله دعائیة حرسه الله را بکار برده، و این جمله مستلزم آن می‌شود که مصنف در ۴۴۷ زنده بوده باشد و بنابراین الملک المنصور را نباید نام منصور سامانی شمرد، بلکه از اوصافی محسوب داشت که این موفق هروی برای پادشاهی دیگر آورده است که هم عصر خود او بوده و هفتاد هشتاد سالی پس از عهد منصور بن نوح می‌زیسته است. از این هم بگذریم.

کتاب هدایة المتعلمین که مورد بحث ماست، یگانه کتاب طبی فارسی متعلق به قرن چهارم هجری می‌شود که به دست ما رسیده است. کتابیست در ۶۶۱ صفحه بقطع وزیری بزرگ (سی و دو سانتیمتر و نیم در بیست و دو سانتیمتر) که کاتبش آن را به خط بسیار خوب از نوع خطی که ایرانیان از خط معقلی استخراج کرده بودند و در قرون سوم و چهارم و پنجم هجری متداول بوده است (خط اسدی در کتاب الابنیه و خط شاگرد اسدی در نسخه ترجمان البلاغی که در استانبول است و به چاپ عکسی منتشر شده است همین شیوه است) نوشته است. کتاب منقسم بر ۱۸۳ باب است که آنها را کاتبش به حروف جمل شماره گذاشته و فهرست آنها را در ابتدای کتاب درج کرده است تا به آسانی بتوان یافت. تا صفحه ۱۶۴ کلیات علم طب است و به این عبارت ختم می‌شود که: اکنون بسنده کردیم از مقدمات و آغاز کنیم یادکردن بیماریها و معالجات جزا جزا از فرق سر تا ناخن پای.... از ص ۱۶۵ تا آخر اسامی امراض است بر حسب ترتیب وقوع آنها در اعضاء بدن از بالا به پائین.

طب ابوبکر اخوینی بالطبع تابع طب ابوبکر محمد بن زکریای رازی است که استاد استاد او بوده، و به هر حال تا زمانی که طب ابن سینا در عرض و طول عالم اسلامی انتشار نیافته بود، طبی که رازی شیوع داده بود در همه جا متداول بود و حتی پس از ابن سینا نیز بسیاری از اطباء بنام، آراء رازی را همچنان ملاک طبابت خود می‌ساختند و در تصنیفات خویش از دستور او پیروی می‌کردند و آراء ابن سینا را در آنچه بالاسلوب رازی تعارض داشت، مردود می‌شمردند.

به هر حالت این کتاب هدایه یا کناش اخوینی از کتب معتبر فن طب شمرده می‌شد، و صاحب چهارمقاله و صاحب موجز کمی هر دو آن را جزء مبانی طبابت تعداد می‌کنند^۳. مع هذا جای تعجب است که امروزه نسخه‌های آن کمیاب است و غیر از این نسخه‌ای که مورد بحث ماست، بنده فقط یک نسخه دیگر از آن سراغ کرده‌ام، و آن در کتابخانه فاتح در استانبول به شماره ۳۶۴۶ محفوظ است (پاول هرن Paul Horn در فهرست مختصری که از معدودی از نسخ خطی فارسی محفوظ در استانبول ترتیب داده و در مجله انجمن شرقشناسی آلمان ZDMG جلد ۵۴ در دو قسمت منتشر شده است تحت شماره ۵۶۷، و فوهنان Fohnan در فهرست مفصلی که از کتابهای فارسی طبی به عنوان Medizin Quellenkunde der pers تنظیم کرده و در ۱۹۱۰ به طبع رسیده است در صفحه ۷۱ تحت نمرة ۲۰۰، این کتاب را ذکر

کرده‌اند).

نسخه‌ای که فعلاً به کتابخانه بادلیان منتقل شده است در جزء کتب مرحوم فرهاد میرزای معتمدالدوله پسر شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه بوده است، و آن شاهزاده فاضل دانشمند امر کرده بوده است که نسخه را تعمیر و «متن و حاشیه» کنند، و به دست خود صفحات آن را نمره گذاشته بوده است و کتاب را جزء ذخایر گرانبهای کتابخانه خود محسوب می‌داشته، و یکی از نواده‌های آن مرحوم، دوست ارجمند من فرهاد فرهاد معتمد، که نسخه را به میراث برده بوده است مایل بوده است که آن را به کتابخانه ملی یا موزه ایران باستان بفروشد که چنین کتابی که آن را از جمله جواهرات ملی ایران باید شمرد از مملکت خارج نشود. چرا این خیال او عملی نشد، مطلبی است که صدیق دانشمند ما آقای دکتر مهدی بیانی به عبارات خود شرح داده‌اند:

سرگذشت حسرت‌انگیز یکی از نفیس‌ترین نسخه‌های خطی فارسی ایران

در سال ۱۳۱۸ که آن هنگام نیز من بنده نگارنده، افتخار خدمتگزاری کتابخانه ملی را داشتم، روزی نسخه‌ای برای فروش به اینجانب عرضه شد و با مختصر مطالعه‌ای دریافتیم که یکی از مهمترین کتابها و نسخه منحصر تصنیفی را در دست دارم که لااقل نهصد سال از عمر آن گذشته و از آسیب تند باد حوادث و دستخوش چپاول مغول و تاتار مصون مانده است.

نسخه کتاب فارسی هدایة المتعلمین فی الطب تصنیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی بخاری بود. از فروشنده قیمت کتاب را جویا شدم. یکهزار تومان پیشنهاد کرد. جواب رد به او ندادم و اعلام خریداری آن را برای کتابخانه ملی به روز بعد موکول کردم. فروشنده کتاب را نزد من گذاشت و خود رفت.

من بدون فوت، لحظه‌ای شخص وزیر فرهنگ وقت^۴ را ملاقات کردم و نسخه را به ایشان عرضه داشتم و آنچه از اهمیت آن دریافتی بودم اظهار کردم. وزیر به من دستور دادند که بدون تأمل، نسخه خریداری شود و مخصوصاً تأکید کردند که به هر قیمت کتاب نباید به صاحبش مسترد شود.

با عالمی سرور و شادمانی به کتابخانه باز گشتم و کتاب را نگاهداشتم. روز بعد فروشنده مراجعه کرد و نتیجه تصمیم کتابخانه را جویا شد. گفتم کتابخانه خریدار کتاب شماست. گفت من هم آماده فروش هستم ولی به کمتر از دو هزار تومان نمی‌فروشم. با اینکه قیمت کتاب را در ظرف یک روز دو برابر کرده بود، جواب منفی بدو ندادم و تصمیم کتابخانه را به روز بعد موکول کردم. او رفت و مراتب را به استحضار مقام وزارت رسانیدم. گفتند به هر قیمت هست کتاب را بخرید.

دیگر روز فروشنده نزد من آمد داستان روز پیش تکرار شد. منتهی گفت از سه هزار تومان کمتر نمی‌فروشم. من هم قصه را از سر گرفتم و وزیر هم دستور خود را تکرار کرد.

روز چهارم که فروشنده به کتابخانه آمد و من آمادگی کتابخانه را برای خریداری کتاب به قیمت پیشنهادی وی اعلام کردم، اظهار کرد که از فروش کتاب منصرف شده‌ام.

دانستم شخص دیگری از همکاران خودم که در این معامله وارد بوده است، او را به طمع انداخته است. به او گفتم متأسفم به شما بگویم که از طرف وزارت فرهنگ دستور دارم کتاب را به شما باز پس ندهم و به هر قیمت که بخواهید آن را از شما خریداری کنم. متعزضانه به وزارت فرهنگ رفت و اندکی بعد وزیر با تلفن به من گفت که از جریان مطلع شدم، اجازه ندارید کتب را تسلیم کنید، زیرا که این کتاب از نفایس آثار این مملکت است و به ملت ایران تعلق دارد و البته به هر قیمت که پیشنهاد کند، وزارت فرهنگ خریدار آن است.

منی‌دانم وزیر با صاحب کتاب چه گفتگو کرده بود که چند روزی را ندیدم و به من مراجعه نکرد و من با خاطر جمع آن نسخه نفیس را از آن کتابخانه ملی دانستم زیرا که مطمئن بودم به هر قیمت که باشد دولت خواهد خرید. پس روزی مطالعه بیشتری به مطالب و کیفیت کتاب کردم و چند صفحه یادداشت از قطعات آن و چند قطعه عکس از صفحات آن برداشتم و منتظر شدم تا معامله آن بگذرد و با فراغت بیشتر و فرصت کافی، چنانکه رسم است، این نسخه نفیس را به علاقه‌مندان و اهل آن معرفی کنم.

روزی که درست ماهی از این ماجرا گذشته بود و مرا پروای آن کتاب نبود، زنگ تلفن مرا به خود آورد، وزیر فرهنگ با حال برآشفته و درهم گفت «مرا مستأصل کردند، کتاب را به صاحبش برگردانید...»

حالی که پس از شنیدن این سخن داشتم توصیف نمی‌توانم کرد... من در بهت و حیرت و حسرت بودم که صاحب کتاب از در درآمد و با اطمینان خاطر دست به سوی من دراز کرد. نسخه را به دستش دادم ولی خوب به خاطر دارم که آن کتاب به دستم سنگینی می‌کرد و دستم می‌لرزید. او از دفترم بیرون می‌رفت و من مانند پدری که به تنها فرزند خود که سفری بی‌پایان می‌کند، به دنبال کتاب نگران بودم.... بعد درصدد برآمدم که دنباله این کار را رها نکنم و با واسطه و رابطی که یافتم تا اندازه‌ای هم توفیق یافتم، یعنی چند بار به صاحب کتاب پیغام کردم که از خود گذشتگی کند و نگذارد چنین نسخه نفیسی از کشور بیرون رود و به قیمت عادلانه‌ای به کتابخانه بفروشد.

صاحب کتاب مرا مطمئن ساخت که اگر تصمیم به فروش آن کند، آن را به کتابخانه ما بفروشد و از ایران خارج نکند. و تا سه سال نیز مطلع بودم که نسخه از خانه صاحب آن بیرون نرفته است. ولی بدبختانه و سوسه‌ای پلیدی که از ابتدا در دل وی افکنده بود، کار خود را کرده و او را به طمع خام انداخته بود.

تنها دلگرمی و دلخوشی من در این معامله این بود که دادن اجازه صدور نسخه‌های خطی از کشور از طرف دولت به این جانب تفویض شده است و هنگام خروج، مانند سایر نسخه‌های خطی بایست اجازه از من تحصیل شود. ولی دو سال پیش شنیدم که نسخه بوسیله نامشروع

و یا به اصطلاح مبتذل «قاجاق» از ایران خارج شده و به لندن رفته... بیشتر متأثر شدم وقتی شنیدم که به فروش رفته است.

آن وقت بود که به اهریمن پلیدی که بیچاره صاحب کتاب را فریفته و به طمع مبالغ‌گزار، او را از قیمت مناسب و کشور و میهن خود را از داشتن چنین گوهر یکتائی محروم ساخته است نفرین فرستادم. من از صاحب آنقدر گله ندارم که جوانی ساده دل و بالینکه از خاندان دانش و دوستدار کتاب است، خود سر رشته و دلبستگی به این نفایس ندارد، ولی راهنما و معلم وی را در جریان این معامله در پیشگاه عدالت و ملت ایران مؤخذ می‌دانم و در گمانم که یک ایرانی پاک نژاد تن به چنین نامردمی و خیانت در دهد که نفایس آثار تمدن و فرهنگ خود را بگذارد به رایگان از کشور خارج شود و در این امر پافشاری و کوشش نیز بکند....

مقاله رئیس بزرگوار کتابخانه ملی به پایان رسید، برگردیم به گفتار خود:

نسخه را صاحب آن به لندن برد و در حراج به مبلغ هنگفتی فروخت. بد شد یا خوب شد، بسته به این است که انسان از چه نظر به این امر بنگرد، اما آنچه به ظن بنده مهم است آنکه فعلاً از این نسخه‌ای که قریب نهمصد سال است از آفات و بلیات ارضی و سموی محفوظ مانده است اگر ممکن شود یک چاپ عکسی، و گرنه لااقل یک چاپ حروفی صحیح هر چه زودتر منتشر شود.

اینک برای نمونه فصول و فقراتی از متن کتاب و نکاتی در باب خصوصیات انشائی و املائی آن:

از ص ۸ (پس از بسمله):

سپاس مر ایزد را که آفریدگار زمی و آسمانست و آفریدگار هر چه اندر این دومیانست از معدنی و نباتی و حیوانی، بیافرید این چهار گونه خلق را اعنی آسمانی چون افلاک و ستارگان جنبه^۵ و ناجنبه^۶ [اما معدنی چون زر و سیم و جز ازان، اما حیوانی چون آدمی و حیوانات دیگر^۷ و آتش و هوا و آب و خاک، بیافرید این چیزها را نه از چیز، فتبارک الله احسن الخالقین. و باز سبب گردانید این چیزها را مریدید آوردن اجسام معدنی و نباتی و حیوانی را بغذایافتن و استمداد یک از دیگر بقدرت و حکمت خویش فتبارک الله رب العالمین، و از جمله حیوانات آدمی را برگزید و شایسته گردانید مر خدمت خویش را و آراسته کرد جان آدمی را بخرد روشن، و از میان آدمیان پیغامبران آفرید و گرامی گردانیدشان بوحی که بایشان فرستاد تا خلق ورا آگاه کنند از هستی وی و کمال قدرت و حکمت وی، و بیاموزانند^۸ ایمان آوردن بوی و بیپیغامبران و بفریشتگان و بکتبها و بروز بزرگ و گویایی دادن بیکی و بگفتن (ص ۹) اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

اما بعد چنین گفته‌اند مردمان دانا که بر هر مردمی واجبست آموختن شریعت، چه شریعت از جمله واجباتست تا چون شریعت دانسته بود ایمن بود از ضلالت، و باز اندکی از علم بجشکی بیاموزد تا تن را بر درستی نگاه دارد تا مقتعلا ن بجشکان^۹ تن او را هلاک نکنند و اندکی از کسب کردن حلال بیاموزد تا از حرام استغنا افتد و بحرام میل نه افتد که دین

خویش را از بهر دنیا تباه کند. اکنون تو که فرزند منی اندر خواستی از من کتابی بیاب بجشکی سبک و آسان تا ترا خاصه از من یادگار بود و دیگر مردمان را فایده بود اجابت کردم ترا بدین و یاری خواهم از خدای عز و جل بتمام کردن این غرض انه الجواد الکریم.

آگه باش که بجشکی بقول جالینوس از سه وجه بود. یک گونه از وجه ترکیب و دیگر از وجه تحلیل بالعکس، و سدیگر از وجه تحلیل بالحد. اما آموختن از وجه ترکیب چنان بود که گفته اند که ایزد سبحانه و تعالی این سه گونه اجسام را از چهار عنصر آفریدست اعنی از آتش و هوا و آب و خاک، و معنی آتش بدین جایگاه این گرمی خواهم که از آفتاب می تابد....

از ص ۱۱۹: فی الاهویه

اندر یاد کرد هواها گوئیم لفظ هوا دلیل بود بر سه معنی، یکی هوای روز و دیگر هوای فصول سال چون تابستان و زمستان و بهار گاه و تیر ماه، و سدیگر هواهای شهرها چون هوای ترک ستان و سقلا بستان و هندوستان و روم اعنی شهرهای گرمسیر و سردسیر....

از ص ۱۳۵: فی ذکر الانبیه

اندر یاد کرد جوشیده بدن که مردم مرکبست از دو گوهر، یکی گوهر جسمانی که تنومندی از اوست، و دیگر روحانی و آن روان وی است، همچنین اعراض بعضی آنست که بتن اضافت کنند و بعضی بجان چون گرسنگی و سیری کمر^{۱۰} تن را بود و شادی و غم مرروان را، اکنون پدید آمد که بعضی چیزها آنست که تن از و فایده یابد و بعضی جان فایده یابد، وز طعامها و میوها و آبها و حلوها فایده مرتن را بود و از اخبارهای خوش و سماع خوش و فرمانروایی و شادی سود و فایده مرروان را بود و هیچ چیز نیست که ازو هم تن را فایده بود و هم روان را که غم را ببرد و بدل وی شادی آرد، و بخل ببرد، و بدل وی سخاوت آرد، و گنگی ببرد و بدل وی فصاحت آرد، و هضم طعام را یاری کند، و مواد بد را از تن بیرون آرد، و غذا را باندامها رساند، و حرارت غریزی را قوی گرداند، و تن را غذا کند، و رطوبات اصلی را نگاه دارد، مگر شراب مسکر، وز شرابهایی مسکر شراب انگوری که از انگور لعل کرده باشند و شمس^{۱۱} بود، و شمس آن بود که انگور را یک هفته به آفتاب بنهند و باز بکوبند و بخمهای سنگین روغن داده اندر کنند و شش ماه بنهند تا تمام برسد، و اگر انگور لعل نیابند نیمه سپید کنند و نیمه سیاه، باید که این انگور شیرین بود، و آنگاه این شراب ستوده آن وقت بود که تلخ بود و خوش طعم بود و سبک رو بود و بقوام معتدل بود نه تنک و نه سطر، و خوش بوی بود. ص ۱۳۸: و باز از جو فقاع کنند وز گندم شلماب و بجشکان بیشتر بنکوهیده اند مرین هر دو را و گفته اند سودا کند و جذام آرد، و باز استاد ما گفتی خمار بنشانند و گرما زدگی را نیک بود، و دیگر منفعتی نیست ازو، چه معده را ضعیف گرداند و استسقا آرد.

نمونه را همین قدر بس است. اینک بعضی از خصوصیات رسم الخطی و لقوی این نسخه:

پ، چ، ژ، گ هر چهار را گاهی به سه نقطه از نظایر آنها ممتاز کرده

است، ذها که امروزه غالباً دال نوشته و تلفظ می شود، اینجا عموماً منقوط نوشته شده؛ که در مواردی که تنهاست کی نوشته شده، ولی غالباً یای آن حذف شده و به لفظ بعدی وصل شده است: کشما (که شما)، کیا (که یا)؛ ذال در آخر فعل جمع مخاطب گاهی به صورت تاء نوشته شده: مکنیت (مکنید)؛ چون را عموماً جن یا جن (بضم اول) نوشته همچنانکه ما هنوز در لفظ چنان و چنین به این قاعده عمل می کنیم. در نسخ خطی دیگر متعلق به قرون پنجم و ششم و هفتم این شیوه بسیار دیده شده است؛ یاء اضافه (در چشمه و هوای) همیشه دم شکسته نوشته شده است به طوری که شبیه به یک همزه بزرگ ممکن است به نظر بیاید؛ می که همراه فعل می آید عموماً جدا نوشته شده، همچنانکه در نسخ قدیم دیگر؛ در ترکستان و سقلا بستان لاققه ستان جدا نوشته شده؛ بجای «واز» عموماً وز نوشته شده؛ سر که را سرکا، و پزشکی را بجشکی نوشته؛ سبک در وصف کتاب ظاهراً به معنی مجازی، به ضدگران و مشکل، استعمال شده؛ دیگر و سدیگر که به جای دوم و سوم به کار میرفته است در این کتاب فراوان آمده، ولی لفظ اولی را کاتب همه جا و دیگر نوشته است؛ تیر ماه به معنی خزان (پائیز و خریف) استعمال شده است چنانکه زمخشری در مقدمه الادب (ص ۳ چاپ فرهنگ) گوید: صیف تابستان، خریف تیرماه (نسخه دیگر: پاییز)؛ و شعرا از عهد عنصری تا زمان مولوی کراراً تیرماه را به معنی پائیز آورده اند:

اگر به تیرمه از جامه بیش باید تیر

جرا برهنه شود بوستان چو آید تیر

(دیوان عنصری، چاپ قریب ص ۴۰) و تمام قصیده وصف پائیز و زمستان است؛

تا همی گردد فصول عالم از گشت فلک

که تموز و گاه تیر و گاه زمستان گاه بهار

(ایضاً دیوان عنصری، ص ۷۷)؛

با خویشان شمار کن ای هوشیار پیر

تا بر تو نوبهار چه مایه گذشت و تیر

تا بر سرت نگشته بدی تیر و نو بهار

چون پر زاغ بود سرت، عارضت چو قیر

گر ماه تیر شیر نبارید از آسمان

بر قیرگون سرت که فرو ریختست شیر؟

تیر و بهار دهر جفا پیشه خرد خرد

بر توهمی شمرد و تو خود خفته چون حمیر

(ایضاً از ناصر خسرو)

تاکی گله کنی که نه خوبست کار من

و ز تیر ماه تیره تر آمد بهار من

(ایضاً از ناصر خسرو)

آمد آن تیر ماه سرد سخن گرم در گفتگوی شد با من

(از ابوالفرج رونی، دیوان، چاپ چاپکین ص ۱۰۱)

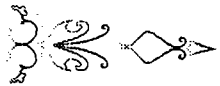
مهرگان مهربان باز آمد و عصر عصیر
 گنج باغ و بوستان را کرد غارت ماه تیر
 (دیوان مسعود سعد سلمان، چاپ یاسمی، ص ۱۷۸)
 تا چو خورشید سپر کردار در برج کمان
 در رود آخر بود مر تازیان را ماه تیر
 بادت از چرخ کمان کردار هر دم نوبنو

ژون رومی می شده است و تیر ماه زردشتی با ماه اوت و ماه سپتامبر
 مطابق می آمده است مرسوم شده باشد که تیر ماه را به معنی پائیز
 بگیرند، و بعدها با آنکه تقویم را اصلاح کرده بوده اند و این موضع از میان
 رفته بوده است، معنی اصطلاحی تیر ماه را همچنان نگه داشته باشند.

پی نوشتها

- * یغما، شماره دوازدهم، سال سوم (۱۳۳۹)، صص ۴۹۷ - ۵۱۰.
۱. سرکه.
۲. که شما مکنید.
۳. رجوع شود به چهارم مقاله ص ۷۰ از چاپ مرحوم علامه قزوینی، و فهرست نسخ فارسی خطی در موزه بریتانیا تألیف ریو، ص ۴۷۶.
۴. مرحوم اسمعیل مرآت رحمة الله علیه (مجله یغما).
۵. سیاره.
۶. ثابته (هر دو در زیر خط در اصل اضافه شده است).
۷. این جمله را مصحح که نسخه را مقابله کرده است، در حاشیه افزوده است.
۸. به اصطلاح تازه تر: بیاموزانیدند.
۹. یعنی اطباء شارلاتان!
۱۰. که مر.
۱۱. (بضم اول و فتح دوم و بتشدید میم) یعنی آفتاب زده.

نعمت و اسباب قسم و دولت و اقبال تیر
 (دیوان سنائی، چاپ مدرس رضوی، ص ۲۴۶)
 در بیت اول مرادش این است که چون شمس داخل برج قوس بشود،
 انتهای فصل خزان عربستان است؛
 کنون که خور به ترازو رسید و آمد تیر
 شدند راست شب و روز چون ترازو و تیر
 (سند باد نامه ص ۱۶۳)
 صریح است در اینکه چون شمس داخل برج میزان شود، فصل تیر
 می رسد،
 پیر تابستان و خلقان تیر ماه
 خلق مانند شبنم و پیر ماه
 (مولوی در مثنوی)
 توجیهی که برای این اصطلاح به خاطر می رسد، این است که شاید
 از اوایل قرن اول و قرن دوم هجری که فروردین، معادل ماه می و ماه



روایان مشترک (پژوهشی در بازشناسی روایان مشترک شیعه و اهل سنت) حسین، عزیزی /
 پرویز رستگار و یوسف بیات / مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی / بوستان کتاب قم /
 دو مجلد / چاپ اول / ۱۳۸۰.

یکی از مباحث مهم تاریخ اسلام، بررسی و تحقیق درباره شخصیت هایی است که همواره گزارش گر گفتار
 بزرگانی بوده اند. توجه مسلمانان به احادیث معصومین و صحابه از یک سو، پیدایش و رونق دستگاه جعل و
 افتراء حدیث از سوی دیگر و بیش از این ها هشدارهای قرآن و سنت و عترت درباره ضرورت شناخت راوی و
 دقت در امانت و صداقت روایان حدیث، عالمان راستین را بر آن داشت تا سره از ناسره باز شناخته و
 گزارش گران سنت را مورد نقد و جرح و تعدیل قرار دهند و نیز شیوه های تحمل و نقل حدیث را معرفی کنند.
 بدین ترتیب «علم اسناد الحدیث» یا «علم الرجال» پدید آمد و مجموعه های رجالی یکی پس از دیگری تدوین
 شد. نخستین تدوین درباره معرفت رجال حدیث را عبدالله بن جبلة شیعی (... ۲۱۹ هـ ق) انجام داد و اولین
 اثر مکتوب درباره حدیث نیز به دست صحابی شیعی، یعنی ابورافع تدوین شد. لزوم توجه به نقش موثر شیعه
 در روایات فریقین و نیز منزلت و جایگاه روایان اهل سنت در این روایات، اهمیت تحقیق جامعی درباره روایان
 مشترک را بیش از پیش مشخص کرد تا از این طریق هم شیعه به نقش کار ساز خود در روایت علوم نبوی و ولوی
 واقف گردد و هم برادران سنی نسبت به چنین جایگاهی آگاه شده و با نقش آفرینان تاریخ و تمدن دینی خود
 آشنا شوند. فی الواقع بی توجهی یا کم توجهی به این واقعیت تاریخی، در حقیقت به فراموشی سپردن شأن همه
 کسانی است که به قول ذهیخ و ابن حجر عسقلانی، اگر این روایان نمی بودند، بخشی از آثار نبوی از بین می رفت
 . اساس این کتاب در سال ۱۳۷۴ از سوی «مجمع التقرب بین المذاهب الاسلامیه» به مؤسسه مطالعات و
 تحقیقات اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی قم پیشنهاد شد و این دفتر پس از تهیه طرحی جامع، همه روایان
 مشترک موجود در منابع روایی و رجالی موجود شیعه را شناسایی کرده و از میان ۱۰۹۲ راوی مشترک بر اساس
 اهمیت به تدوین شرح احوال ۲۷۴ راوی اقدام شده است که طی ۲ مجلد جمع آوری گردیده است.

